



شاعر: امیر حسنوندی

هر روز با شعر
برای تو نفس می کشم
و با ذکر تو زنده ام
و نادانی من وقتی است که
تو را از یاد ببرم
اگر این شعر تمام شود
یا در آغوش تو رفته ام
یا خود را فراموش کرده ام



شاعر: زینب چراغی

الف:

اگر از نگاهت بنوشانی ام
ز فانوس چشم تو نورانی ام
غزل را ز چشمان تو سرکشم
چو گیسو نماد پریشانی ام

ب:

ز عطر خاکِ باران خورده مستم
پذیرای غمِ تو، از آستم

بیاباقایق گل، چتری از عشق

طوافت می کنم، که *مه* پرستم



شاعر: فرزانه الله یاری

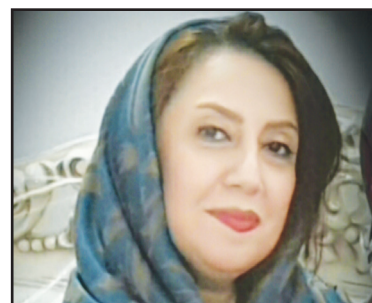
زندگی را از هوایت سرکشیدم جان من
دوست تر دارم تو را از عالمی جانان من

هم قدم با جاده می آیم به استقبال تو
تا نگاهت را بنوشد قهوه ی چشمان من

آرزو کردم تو را با هر تپش در سینه ام
عطر تن پوش خیالت می برد ایمان من

کنج تنهایی اسیری خسته از نامردمی
کاش یک شب تاهمیشه میشدی مهمان من

آنقدر دورم که چشمانم فراموش شده
بی تو این رویا که نه، دنیا شده زندان من



شاعر: مریم حشمت پور

پیراهنی نیستی در آورم و
به پاکیزگی بشویم
نه آنی که با یک مشت قرص رنگی
به قرار عقربه ها فرو دهم

چل چاره را بچرخم
چاه عمیق خانه ای
فریاد را / اشک می ریزد به دلم

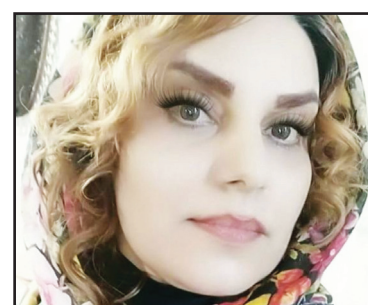
از این تردد عصبی رگ ها
تا غیرتت خونی است

حلال نمی کنم
حالا که افتاده
در فنجانی دل خوشانه
لبخند قهوه ایم...!



شاعر: محمود شیربازو

مترسک
مترسک مات و مبهوت
در زیر رژه ی چکمه ها
فتاده در جوی خون
آسمانش ابر کرکسها
نفسهایش مارزوت و باروت
گوشهایش نفیر نفرت
دلتنگ و حسرت آلوده
می نگرد به
باغهای بی برگ و گنجشک
به کاشت بذر گلوله
به رژه ی تابوت ها در معابر
و به آن ارابه ی مرگی
که جایش روئیده !!
مترسک نادم و محزون
قار قار فریاد زنان
در آرزوی کلاغها
جان می دهد.



شاعر: ثریا قاسمی

نبودنت
طناب داری برگردنم
رهایی ام
دردستانی که

چهارپایه ی زیر پایم را
تکان می دهد
نه شانه هایم



شاعر: شیرین بنیدیان

من و
گنجشک و
ماه!
در انتظار
طلوع زیبایت
کجایی؟
خورشیدک من
نیست
در آسمان سیاه دل
رد پایت



شاعر: زهرا رضازاده

وقتی که می آیی
گل و ریحان بیاور
از باغ رویا با خودت
باران بیاور
ساحل نشسته در
کمین موج سرکش
همراه موج موی خود
طوفان بیاور
فصل شکوفایی گل
آمد بهار است
از گوشه ی لب
غنچه ای مهمان بیاور
معمار شهر زلزله
خیز دلم باش
بر شهر بی سامان
دل سامان بیاور
وقت چراغانی باغ و
کوه و دشت است
با برق چشمت، شوق
بی پایان بیاور
تیغی شکسته بعد تو
در استخوانم
بر زخم کهنه ذره ای
درمان بیاور
گاهی شقایق باش و
گل کن در نگاهم
درمان بیاور